علم

اکسیر کوانتومی حیات

خطر در کمین مرجان‌ها ۲۲

پزشکی

آینده همین اکنون است

چشم‌انداز پردازنده‌ها در سال ۲۰۰۶ ۲۳

خانه

دو تکنیک بر روی یک قاب

مهارت‌های تسلط بر ترس قبل از امتحان ۲۴

جامعه

گفتارها

دکتر شکوهی فخر معلمان ایران

ژان پیاژه که جایگاه علمی او در تعلیم و تربیت برای کارشناسان و دانش‌آموختگان این رشته شناخته شده و بی‌بدیل است، می‌گوید: «هدف آموزش و پرورش دو چیز است. اول: آفرینش انسان‌های توانا به انجام دادن کارهای نو، نه صرفاً تکرار آنچه که پیشینیان انجام داده‌اند. انسان‌هایی که خلاق، نوآفرین و جست‌وجوگرند و دوم: ایجاد ذهن‌هایی که توانایی نقادی دارند و هر چیزی که به آنها داده می‌شود را نمی‌پذیرند و از قدرت استدلال برخوردارند. مصیبت آموزش و پرورش، شعار دادن‌ها، کلی‌گویی‌ها و مسیرهای از پیش تعیین شده است.» و امروز ما به صورت مضاعف به این مصیبت گرفتاریم، شعار می‌دهیم، کلی‌گویی می‌کنیم و در دایره افکار پریشان خود در مانده‌ایم و بدتر از آن به این وضع عادت کرده‌ایم. با هر تحول سیاسی انگار در آموزش و پرورش زلزله‌ای رخ می‌دهد. همه چیز زیر و زبر می‌شود. پست‌های مدیریتی غنیمتی است که از نو سخاوتمندانه بین دوستان جدید توزیع می‌شود. آن کس که بلندتر از همه شعار می‌دهد بر صدر می‌نشیند. کارشناسان رسمی وزارتخانه در کوره تجربه آموخته‌اند که به زبانی گنگ، چندپهلو و غالباً نامفهوم سخن بگویند تا هنگام وزش توفان‌های سیاسی همه چیز بر سر آنها خراب نشود. کارشناس می‌گوید: «چه فایده که من چیزی بگویم وقتی که قرار نیست نظرات کارشناسی اجرا شود.» برخی کارشناسان بادبان‌های خود را در مسیر وزش بادهای موسمی می‌افرازند و همیشه همان را می‌گویند که صاحبان قدرت می‌پسندند و آنها که منزه‌ترند، در خود فرو می‌روند و مأیوسانه سکوت می‌کنند. ۲۷ سال بعد از انقلاب، مدیران ارشد وزارتخانه به این فکرند که سند ملی آموزش و پرورش را بنویسند و به قول خودشان طرحی نو دراندازند. مرتضی حاجی هم سال اول همین حرف را می‌زد. چهار سال است که عده‌ای در پژوهشگاه تعلیم و تربیت روی سند آموزش و پرورش کار می‌کنند و گویا عده‌ای از قدیمی‌ها امیدوارند که با مدیران جدید کنار بیایند و سند را تکمیل کنند. شاید نمی‌دانند آنها در چشم مدیران جدید چیزی هستند مثل مافیای نفت و غارتگران بیت‌المال. آنها کارشناسان دوره‌ای سپری شده هستند که دانش و تجربه‌شان به کار امروزی‌ها نمی‌آید. اصلاً مگر مشکل ما داشتن و نداشتن سند است. در این ۲۷ سال میلیون‌ها برگ در مورد فلسفه آموزش و پرورش نوشته‌ایم و میلیون‌ها ساعت بحث و سخنرانی کرده‌ایم، اقیانوسی که شناگران آن درست همان جایی هستند که ۲۷ سال پیش بودند. از فلسفه که خسته می‌شویم می‌رویم سراغ اهداف. مثل انشانویس‌های قدیمی هر جمله خوب و زیبایی که به ذهنمان می‌رسد بار آموزش و پرورش می‌کنیم. به دلیل نداشتن اندیشه روش، هوش و تحصیلات کافی، معمولاً حرف‌های آشفته و بی‌ربط می‌زنیم؛ حرف‌هایی که آغشته به سیاست، منفعت‌طلبی و زرنگی است. یکی از مشکلات ما این است که آدم‌های کوچک را به کارهای بزرگ می‌گماریم و تا اینها براساس آزمون و خطا چیزی بیاموزند، چهار سال تمام شده است و روز از نو. مشکل دیگر ما این است که برفراز ابرها سیر می‌کنیم. سند چشم‌انداز ۲۰ ساله را با زبانی مدرن و زمینی می‌نویسیم. آموزش و پرورش را محور توسعه می‌نامیم که وظیفه تربیت نیروی انسانی برای توسعه صنعت، اقتصاد، کشاورزی و... را برعهده دارد، اما در داخل وزارتخانه به زبانی آسمانی از تعلیم و تربیت سخن می‌گوییم و البته فقط سخن می‌گوییم، اما در عالم واقع به قول وزیر گرفتار روزمرگی هستیم. مسائل واقعی مدیریت وزارتخانه در این دوره و دوره قبل آب و نان معلم است و کسری بودجه و ساختمان‌های لرزان و عصیان دانش‌آموزان و بی‌انگیزگی معلم و... برای طفره رفتن از این واقعیت‌ها، حرف‌های عجیب و غریب می‌زنیم: تفکیک معلم از مربی، جدا کردن حوزه تربیت از تعلیم، دیوار کشیدن بین مهارت‌های زندگی مومنانه و آن چه که آن را مهارت‌های غیرمومنانه می‌نامیم.

در فیزیک، شیمی وانرژی هسته‌ای دانشمندان و متخصصان را گرامی می‌داریم، اما نوبت به علوم انسانی و آموزش و پرورش که می‌رسد، تخصص و مدرک و سواد را به دیوار می‌کوبیم. در چنین شرایطی است که آدمی مانند دکتر شکوهی که به راستی مظهر جلال و شکوه معلمی است مثل ستاره می‌درخشد. کودکی روستایی که دوره دانشسرای مقدماتی را می‌گذراند. ۷ سال در روستاهای حاشیه کویر آموزگاری می‌کند. از دانشسرای عالی تهران با رتبه ممتاز فارغ‌التحصیل می‌شود. برای تکمیل تحصیلات به ژنو می‌رود و در کلاس استادانی مانند پیاژه رموز معلمی و تربیت را می‌آموزد. چندین کتاب ارزشمند تالیف و ترجمه می‌کند و ده‌ها مقاله علمی در مجلات تخصصی می‌نویسد و نمونه‌ای عالی از تلفیق علم و عمل را به نمایش می‌گذارد. در اولین سال انقلاب بی‌دریغ دانش و تجربه خود را در اختیار دولت موقت برآمده از انقلاب می‌گذارد و بعد از ۹ ماه به حاشیه رانده می‌شود. چنین مردی با کوله باری از دانش یک دهه در انزوا خواب‌های آشفته می‌بیند و پسرانش را به این اتهام که پسر دکتر شکوهی هستند از ورود به تربیت معلم باز می‌دارند. دکتر شکوهی می‌گوید: معلم بی‌نیاز است و انسان بی‌نیاز قدرتمند است. البته مراد او این نیست که معلم را نیمه گرسنه و با لباس مندرس به کلاس بفرستیم. معلم واقعی در برابر قدرت و ثروت سرفرود نمی‌آورد. بی‌نیازی در این مفهوم به معنای استغنا است. فخر جامعه معلمی ایران امروز در یک خانه کلنگی، در کوچه‌ای شش متری با جسمی رنجور و روحی بزرگ با بیماری دست و پنجه نرم می‌کند. خانه‌ای با فرش‌های خرسک و مبلمانی که اگر دست سمسار بدهی ۵۰ هزار تومان نمی‌خرد. یک معلم کلاسیک با اندیشه کلاسیک، سلطان ملک مناعت و عزت نفس. عصر امروز «انجمن آثار و مفاخر ایران»، یک نهاد غیر دولتی، در محل این انجمن: خیابان ولی‌عصر، منیریه، خیابان سرگرد شبیری، پلاک ۱۰۰ به پاس یک عمر خدمات علمی و فرهنگی این معلم مراسمی با حضور دکتر شکوهی برگزار می‌کند و من تصویر او را در ذهن مجسم می‌کنم که با تکیه بر واکر، با صدایی لرزان و دست‌هایی لرزان‌تر ایستاده است و از معلم سخن می‌گوید. او به راستی فخر جامعه فرهنگیان ایران است.

به مناسبت تجلیل از خدمات علمی و فرهنگی دکتر غلامحسین شکوهی

شکوه نام معلم

شیرزاد عبداللهی

«۵۷ سال معلم بودم، هیچگاه آرزو نکردم که ای کاش شغل دیگری داشته باشم. جهان درست نخواهد شد جز با تعلیم و تربیت.» دکتر غلامحسین شکوهی اشاره‌ای به کتاب روی میز می‌کند و ادامه می‌دهد: «کتابی می‌خوانم درباره فلسفه تربیتی کانت. او هم همین را می‌گوید: تحقق انسانیت در گرو تعلیم و تربیت است. اما این کار آسانی نیست. کلید این کار تربیت معلم است. تا تربیت معلم درست نشود آموزش و پرورش درست نمی‌شود و تا آموزش و پرورش درست نشود، کشور درست نمی‌شود. ما امکانات این کار را داریم. معلمان فراوان و زحمت‌کشی داریم. شاگردان دنیا، هیچ جا به اندازه بچه‌های ما درس نمی‌خوانند، ولی چه فایده روش غلط است. در بیرجند شاگردی داشتم که الان یکی از اطبای خوب است. . . .» پشت‌بند هر جمله‌اش خاطره‌ای است. خاطراتی که زنجیروار دنبال هم می‌آیند و قهرمان همه این خاطرات معلمان و دانش‌آموزان شهری و روستایی و مکان وقوع آنها مدرسه است. به اتفاق چند نفر از همکاران به دیدارش می‌رویم. خانه‌ای قدیمی در یکی از کوچه‌های باریک خیابان شریعتی. با تنی رنجور در حالی که دو دستش را روی میله افقی واکر ستون کرده است به زحمت جلوی پای مهمانان می‌ایستد. فضای خانه ساده و صمیمی است و چند قفسه کتاب که معلوم است برای تزئین چیده نشده‌اند. شکوهی که به راستی شکوه نام معلمی در ایران است، اولین وزیر آموزش و پرورش بعد از انقلاب در کابینه موقت مهندس بازرگان بود. روی صندلی وزارت که نشست، فهمید که اشتباهی آمده است و خیلی زود به مدرسه و دانشگاه بازگشت. شکوهی یک معلم کلاسیک است. متعلق به دوره‌ای که معلمی شغلی باشکوه بود. از آن معلمانی که نسلشان در حال انقراض است. مهمان‌ها نگران سلامتی میزبان هستند. به هم تذکر می‌دهیم که استاد را خسته نکنیم. اما صحبت‌ها که گل می‌اندازد هم او و هم ما بیماری دکتر شکوهی را از یاد می‌بریم. تنها لرزش دست‌ها و صدا و برخی کلمات که نامفهوم ادا می‌شوند به یادمان می‌آورد که بعد از سکته مغزی سال ۸۰، افتخار جامعه معلمی ایران چه روزهای سختی را گذرانده است. می‌گوید: «حالم خیلی بهتر شده. آن اوایل نمی‌توانستم تلفن‌ها را جواب بدهم.» «انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» در آخرین روز ماه اردیبهشت به پاس خدمات علمی و فرهنگی دکتر غلامحسین شکوهی مراسم بزرگداشتی با حضور این معلم گران‌قدر برگزار می‌کند. در طول گفت‌وگو دلم نمی‌آید که با ارائه تصاویری از معلم و شاگرد و مدرسه امروز دنیای زیبای استاد را به‌هم بریزم. چه در سال‌های دهه شصت که دکتر شکوهی شب‌ها خواب‌های آشفته می‌دید و چه امروز که مشغول نبرد با بیماری‌ای جانکاه است. تنها با عشق به این دنیای قشنگ و کلاسیک، با ناملایمات زمانه مبارزه کرده و مانده است. در پایان این دیدار همگی برای سلامت فخر و شکوه معلمی در ایران دعا می‌کنیم.

■■■

■آقای دکتر شکوهی، می‌خواهیم بیشتر شما را بشناسیم. شنیده‌ام که شاگرد دکتر پیاژه معروف بوده‌اید؟

من در سال ۱۳۰۵ شمسی متولد شدم در روستای خوسف. از بیرجند که ۳۵ کیلومتر به طرف کویر لوت بروی به روستای خوسف می‌رسی. تا دو ماه دیگر ۸۰ ساله می‌شوم. در همان روستا مدرسه رفتم. دوره دانشسرای مقدماتی را در بیرجند گذراندم و معلم شدم. تحصیلات دانشسرای مقدماتی معادل کلاس ۱۱ بود. آن موقع قانونی بود که آموزگارانی که دیپلم دانشسرای مقدماتی دارند اگر در امتحانات نهایی کلاس ۱۲ شرکت کنند و دیپلم کامل متوسطه بگیرند می‌توانند بدون کنکور وارد دانشگاه شوند. من هم بعد از هفت سال آموزگاری در روستاهای بیرجند به مشهد رفتم، امتحان دادم و دیپلم گرفتم. بعد هم برای ادامه تحصیل وارد دانشسرای عالی تهران شدم.

■در چه رشته‌ای؟

دوره لیسانس رشته آموزش و پرورش ابتدایی. فارغ‌التحصیلان این رشته کارشان این بود که آموزگاران را برای تدریس در دبستان‌ها آماده کنند. به بیرجند که برگشتم چون دبیر کم داشتند، مرا فرستادند دبیرستان.

■در چه سالی فارغ‌التحصیل شدید؟

سال ۱۳۳۵ از دانشسرای عالی فارغ‌التحصیل شدم. یک سال در بیرجند دبیر بودم. سال بعد من را به‌عنوان شاگرد اول دانشسرای عالی با بورس دولتی فرستادند اروپا، شهر ژنو در کشور سوییس. آنجا بود که پیاژه را دیدم. او استاد ما بود. پیاژه که دیگر جهانی بود و هست.

■ارتباط ویژه‌ای هم با پیاژه داشتید؟

نه، گمان نمی‌کنم که پیاژه مرا می‌شناخت. پیاژه نمی‌رسید به اینکه تک‌تک اشخاص را بشناسد.

■در کلاس‌های درس او که شرکت می‌کردید؟

بله، با او درس داشتم. یادم می‌آید که دفترچه‌های ثبت نام را می‌ریختند آنجا که پیاژه امضا کند. او ضمن درس دادن دفترها را باز و امضا می‌کرد. من هیچ‌وقت چنین کاری را جای دیگر ندیدم.

■چه سالی فارغ‌التحصیل شدید؟

در ژنو، سال ۱۳۴۱ دکترا گرفتم.

■در چه رشته‌ای؟

رشته تعلیم و تربیت. وقتی برگشتم تهران، رفتم اداره فرهنگ، بخش شهرستان‌ها. گفتند باید برگردی بیرجند، ردیف حقوقی نداریم. گفتم: من بیرجند بودم، دبیر خوبی هم بودم. این همه برای من خرج کردید که برگردم بیرجند در دبیرستان درس بدهم. نپذیرفتند. رفتم پیش دکتر صدیق اعلم. آن موقع سناتور بود. پرسید کجا تحصیل کردی، گفتم ژنو. تعجب کرد. مثل اینکه خودش هم لیسانسش را از آنجا گرفته بود. بعد پرسید، چه خوانده‌ای، گفتم [دکتر شکوهی پاسخ را به زبان فرانسه می‌گوید.] دکتر صدیق کمی سرد شد و گفت: چقدر کوچک گرفتی. منظورش این بود که رشته تعلیم و تربیت کوچک است. یاد ژنو افتادم. یکی از دانشجویان که از کشور یونان آمده بود، چهار عمل اصلی [جمع و تفریق و ضرب و تقسیم] را به‌عنوان تز دکترا مطالعه کرده بود. در جلسه‌ای که دفاع می‌کرد من هم بودم. دکتر دپارتمان گفت: تو خیلی زحمت کشیده‌ای، ولی خیلی بزرگ گرفته‌ای، چه کسی می‌تواند، چهار عمل اصلی را در چهار سال ابتدایی یکجا مطالعه کند. او می‌گفت چهار عمل اصلی در ابتدایی زیاد است و ایشان می‌گفت اینکه تو گرفته‌ای [دکترای تعلیم و تربیت] کوچک است. این فرق ما و آنهاست.

■جریان ردیف حقوقی چه شد؟

دکتر صدیق سفارش کرد به دکتر طوسی که مشغول تهیه مقدمات تشکیل دفتر مطالعات آموزش و پرورش بود. من تهران ماندگار شدم. دفتر مطالعات در میدان بهارستان بود. این دفتر چهار اداره داشت. اداره‌های برنامه‌ها، آمار، تشکیلات و تحقیق و ارزشیابی. من رئیس اداره تحقیق و ارزشیابی شدم. آقایان بهشتی و باهنر در اداره برنامه‌ها بودند. در دانشسرای عالی تهران هم درس گرفتم. ریاضی تدریس می‌کردم.

■سال ۵۷ چه کسی شما را به مهدی بازرگان معرفی کرد؟

یک روز دکتر هادی شریفی آمد و گفت: دنبال یک وزیر آموزش و پرورش می‌گردند، شما چه کسی را معرفی می‌کنی. من فوراً گفتم: دکتر سحابی، گفت: سحابی پست دیگری دارد. وزیر مشاور است. شخص دیگری را نام بردم، از نظر اعتقادی اشکال داشت.

■اسم او را به خاطر دارید؟

بلی، خاطرم هست، ولی نمی‌خواهم بگویم. آن روز آقای دکتر شریفی رفت. من هم قضیه را تقریباً فراموش کرده بودم که چند روز بعد دوباره آمد و گفت: خود تو وزیر می‌شوی گفتم: نه من وزیر دولت موقت نمی‌شوم [دکتر چند بار کلمه موقت را تکرار می‌کند و می‌خندد.] دکتر شریفی هم رفت و قرار شد برود مهندس بازرگان را ببیند.

■شما از قبل با آقای بازرگان آشنایی داشتید؟

نه! آشنایی حضوری نداشتم ولی ایشان را می‌شناختم. اولین بار در دبستان خوسف بود که اسم ایشان را شنیدم. معلمی داشتیم که یک روز گفت: یکی از تحصیلکردگان فرانسه برگشته به ایران و دارد تفسیری می‌نویسد و نام او مهندس بازرگان است.

■لابد منظور معلم شما تفسیر دینی بود.

بلی، منظورش کتاب‌های دینی آقای بازرگان بود. چند روز بعد رفتیم خدمت آقای مهندس بازرگان. گفت: برنامه شما برای آموزش و پرورش چیست؟ گفتم: تا یک‌ماه پیش نه من امیدوار بودم که کسی مرا دعوت به وزارت کند و نه کسی مرا واقعاً وزیر می‌کرد. این است که فعلاً برنامه‌ای ندارم ولی از وزیرانی که تا حالا بوده‌اند، از هیچ کدام کمتر نیستم. آقای دکتر سحابی، خدا رحمت کند، حرف مرا تائید کرد و گفت: خوب جوابی به آقای نخست‌وزیر دادی، به این ترتیب من شدم وزیر آموزش و پرورش دولت موقت. خوب تجربه‌ای بود ولی پوست آدم کنده می‌شد.

■اختیار اداره وزارتخانه با شما بود؟

اشخاصی تعیین شده بودند که به وزیر کمک کنند. یکی از آنها آقای کاظم موسوی بود. آقای اسدی لاری هم بود. آقای باهنر معاون آموزش و پرورش بودند ولی کمتر می‌آمدند. آقای رجایی هم بود. در حقیقت وزارتخانه را آنها می‌گرداندند. آنها معتمدین بودند. من لباس و کراوات داشتم. فضای آن موقع خیلی تند بود. همه ادعا می‌کردند که شاه را بیرون کرده‌اند. عده‌ای از دانش‌آموزان از ساری آمده بودند. در اعتراض به سختی سئوال امتحانی، در امتحان تک‌ماده نمره نیاورده بودند. شعار می‌دادند: «طراح این سئوالات اعدام باید گردد.» یک عده از مهندسین و کارمندان اداره نوسازی که آقای کتیرایی اداره‌شان را بسته بود در یکی از اتاق‌های وزارتخانه تحصن کرده بودند. یکی از آنها با مشت به در اتاق من می‌کوبید و می‌گفت: «شاه را بیرون کردیم، شما را هم بیرون می‌کنیم.»

■شما اجازه دادید، امور تربیتی تشکیل شود و امور آموزشی از امور پرورشی جدا گردد؟

نه خیر، من اجازه ندادم. کسی از من اجازه نگرفت. به حرف وزیر خیلی گوش نمی‌دادند. برای این جور کارها شورا می‌گذاشتند و تصمیم می‌گرفتند، این شیوه جا افتاده بود.

■اخراج فرهنگیان در دوره شما شروع شد؟

یک روز لیستی را آوردند در چندین صفحه که این را امضا کن تا بازنشسته شوند، من هم تنها یک نکته را اضافه کردم، نوشتم دوره خدمت نظام را جزء سنوات خدمتی محاسبه نکنید، هرکس که سی سال تمام سابق خدمت دارد را بازنشسته کنید و تعدادی از افراد آن لیست که ۲۸ سال سابقه خدمت در آموزش و پرورش داشتند، ماندند.

■غیر از اینها، ظاهراً افراد دیگری هم بازنشسته، بازخرید و یا اخراج شدند.

نه، آنها را من اصلاً خبر ندارم. اصلاً مربوط به دولت نبود. دستگاه‌های دیگری دست‌اندرکار بودند.

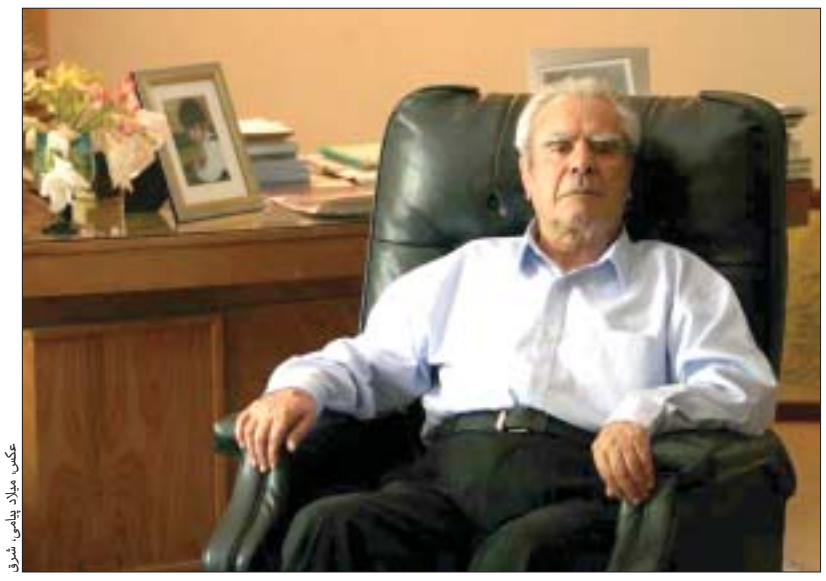

عکس: میلاد پاپی، شرق

■اوایل انقلاب ۳۶ هزار نیروی جوان به عنوان مربی پرورشی وارد آموزش و پرورش شدند و کار تربیتی از آموزشی منفک شد.

گفتم وزیر و دولت اختیار چندانی نداشتند، بیشتر کارها دست کسان دیگری بود. من با این جدایی مخالف بوده و هستم. معلم و مربی از هم جدا نیستند. کسی که بتواند مربی باشد، معلم هم می‌تواند باشد. تمام معلمان بایستی مربی تربیتی باشند. من تفکیک این دو را قبول ندارم.

■آن سال‌های اول آموزگاری از حقوق معلمی راضی بودید؟

سال ۱۳۲۴ که معلم شدم حقوق من ۹۶ تومان بود. ۹۶ یک تومانی. آن موقع حقوق معلمان بیشتر از کارمندان بود. کارمندان دیپلم ۶۴ تومان می‌گرفتند. مدتی بعد که سازمان برنامه تشکیل شد کم‌کم آمدند سمت‌هایی را درست کردند که معلمی در برابر آن ارزش نداشت. یکی از ضربه‌هایی که شغل معلمی خورد از همین‌جا بود. ضربه بعدی موقعی بود که معلم و مربی را از هم جدا کردند. کسی را که مثلاً ۲۵ سال سابقه داشت گذاشتند زیر دست یک نفر تازه‌وارد و جوان. با یک گزارش می‌توانست کار آن معلم باسابقه را بسازد. با این کارها شخصیت معلم پایین آمد.

■نظر شما در مورد گزینش و استخدام معلمان چیست، آیا خاطره‌ای در این خصوص دارید؟

برای شغل معلمی باید بهترین‌ها را گزینش کنیم. افراد علاقه‌مند و باهوش. معلمی شغل بزرگی است. اگر معلم درست انتخاب شده باشد و درست تربیت شود بسیاری از مشکلات جامعه حل می‌شود. من فکر می‌کنم اگر کسی در امتحانات تربیت‌معلم شرکت کرد و قبول شد دیگر نباید او را کنار بگذارند. با ظن و گمان نمی‌شود در مورد آدم‌ها قضاوت کرد. بسیاری از کسانی که در گزینش‌ها رد می‌شوند چیزی در پرونده‌شان نیست. من یک خاطره شخصی بگویم. دو پسر من داوطلب تربیت معلم شدند، هر دو را رد کردند. پسر دکتر شکوهی که نباید وارد آموزش و پرورش شود!

■اشاره‌ای هم به تالیفات خود در زمینه آموزش و پرورش بفرمایید.

من چند کتاب نوشته‌ام که برخی از آنها به چاپ پنجم رسیده‌اند. روش آموختن حساب و هندسه، مربیان بزرگ، تعلیم و تربیت و مراحل آن و روانشناسی دوره دبیرستان. کتاب تعلیم و تربیت اثر امانوئل کانت را هم ترجمه کرده‌ام. بیش از ۶۰ مقاله علمی هم در مجلات معتبر تخصصی از جمله فصل‌نامه تعلیم و تربیت وزارت آموزش و پرورش نوشته‌ام.

■شما برای اولین بار تست سنجش آمادگی کودکان برای ورود به مدرسه را تهیه کردید. لطفاً کمی در این مورد توضیح دهید.

این کاری پژوهشی و علمی بود که در دنیا کم‌نظیر است. این کار آبروی ما است و باید به زبان‌های دیگر ترجمه می‌شد. من شنیدم بعداً این تست را تغییر دادند و با چند سئوال از آقای دکتر افروز مخلوط کردند و چیز دیگری ساختند. برای تهیه این تست ما ابتدا ۲۴ هزار کودک را توسط خود معلمان در سراسر ایران مورد سنجش قرار دادیم. در مرحله آزمایشی، این تست ۴۵ سئوال داشت که ۱۷ تای آن را پس از سنجش کنار گذاشتیم. ۲۸ سئوال ماند. آن را روی ۳۰ هزار کودک اجرا کردیم. براساس این تست معلمین به جای اول مهر، ۲۰ شهریور در مدارس حاضر می‌شدند و بچه‌هایی را که برای اولین‌بار وارد مدرسه می‌شدند، مورد سنجش قرار می‌دادند. اگر کودکی نمره لازم را کسب نمی‌کرد نباید وارد مدرسه می‌شد ولی اگر یک کودک مثلاً پنج ساله در این تست نمره کافی می‌آورد وارد مدرسه می‌شد.

■بحث من ورود یکی از بحث‌های داغ بین کارشناسان آموزش و پرورش است. عده‌ای معتقدند که سن ورود را باید از شش‌سال به پنج‌سال کاهش داد.

نیاز به پژوهش دارد. ابتدا طرح را به‌صورت آزمایشی و محدود اجرا کنند، اگر دیدند که کودکان پنج‌ساله در مدرسه پیشرفت می‌کنند آن وقت به‌صورت سراسری عمل کنند. این کار مهمی است و باید حتماً آزمایش شود. جدا از بحث‌های پژوهشی و علمی به‌نظر من عجله کردن در اینکه بچه‌ها زودتر به مدرسه بروند و حتی زودتر دیپلم بگیرند، کار خوبی نیست. می‌پرسی آقازاده کجا است، می‌گوید مدرسه می‌رود، کلاس دوم، سوم و... است. چند سال بعد می‌پرسی آقازاده کجا است، با شرمندگی می‌گوید بیکار است، دیپلمه بیکار. اول برای دیپلمه‌ها فکری بکنید که بعد از اینکه خوب تحصیل کردند و تحصیلشان تمام شد به اینها کار بدهید. ما متاسفانه بچه‌هایمان را نفله می‌کنیم من موقعی که در ده خودمان خوسف معلم بودم، بچه‌هایی می‌دیدم نابغه...

■آقای دکتر ببخشید، این خوسف که شما با این علاقه از آن سخن می‌گویید چگونه جایی است؟

خوسف که گفتم روستایی است از توابع بیرجند در حاشیه کویر. این منطقه در گذشته آباد بوده است. به‌نظر من نام آن واژه‌ای است از دوره اشکانی، شاید هم خوب اسب بوده که به تدریج به این صورت درآمده. در کتاب حدود العالم من المغرب الی المشرق به‌نام خوسف اشاره شده است. درحالی که نامی از بیرجند نیست. من به همه جای ایران علاقه‌مندم. اما خوسف و بیرجند زادگاه من است و بخش بزرگی از خاطرات من متعلق به این ناحیه است.

■کلام شما را قطع کردم، از بچه‌های نابغه خوسف می‌گفتید.

در ۱۲ کیلومتری خوسف روستایی بود که مدرسه نداشت. بچه‌ها صبح ۱۲ کیلومتر پای پیاده به مدرسه می‌آمدند و عصر برمی‌گشتند، یکی از این بچه‌ها کلاس پنجم یا ششم ابتدایی بود. این دانش‌آموز مرا بیچاره کرده بود! هر سئوالی که می‌پرسیدم جواب می‌داد و هر مسئله‌ای که می‌دادم حل می‌کرد. یک روز به نظر خودم مسئله مشکل طرح کردم. گفتم بروید ارتفاع نهال سنجد وسط مدرسه را حساب کنید. روز بعد جواب مسئله روی میز من بود، این دانش‌آموز که اسمش حقداد بود، یک چوب دومتری را گذاشته بود و سایه آن را اندازه گرفته بود، بعد سایه درخت را هم اندازه گرفته بود، بعد تناسب بسته بود، دو متر این قدر سایه دارد. این مقدار سایه چه ارتفاعی دارد و جواب درست داده بود.

■عاقبت این نابغه چه شد؟

از دبستان به راهنمایی رفت، اما وضع خانوادگی‌اش اجازه نداد که بیش از راهنمایی درس بخواند. بیرجندی‌های مقیم تهران یک انجمن دارند که ماهی یک‌بار دور هم جمع می‌شوند، سال‌ها بعد در این انجمن سه دانشجوی بیرجندی که یکی در رشته طب، یکی الکترونیک و دیگری نمی‌دانم چه درس می‌خواندند. خودشان را معرفی کردند. معلوم شد اینها بچه‌های همان دانش‌آموز نابغه هستند که برای آمدن به مدرسه روزی ۲۴ کیلومتر پیاده راه می‌رفت. همین بچه‌ها گفتند برادر بزرگ ما در یکی از دانشگاه‌های آمریکا استاد دانشگاه است.

■به نظر می‌رسد نگاه دانش‌آموزان قدیمی به معلم و مدرسه و سواد نگاه متفاوتی بوده است.

بله من خاطره‌ای که مربوط به خودم است را می‌گویم. سال دوم دبیرستان بودم، دبیر جبر برای امتحان سه تا مسئله داده بود، من سریع همه را نوشتم، اما قسمتی از سئوال سوم را نمی‌توانستم حل کنم. دبیر جبر آمد بالای سر من، ورقه را نگاه کرد و پرسید تمام نشد، رفت و مقداری سر جلسه قدم زد، دوباره برگشت و دید که هنوز من مانده‌ام. فهمید در کجا اشکال دارم. گفت: آخر دقت کن X مساوی است با... من فوری فهمیدم که کجا حواس من پرت شده است. جواب صحیح را فهمیدم اما ننوشتم چند دقیقه بعد ورقه را دادم و رفتم. هفته بعد که آمد و ورقه را داد، من که شاگرد زرنگ کلاس بودم ۱۸ شدم، معلم جبر به شوخی گفت: من که به این احمق شکوهی گفته بودم... من در دلم خندیدم و به خودم گفت: نمره ۱۸ که خودم گرفته باشم، بهتر از نمره بیستی است که با کمک معلم گرفته باشم.

■معلم واقعی را کجا می‌توان یافت؟

ببینید، معلمی شغل بزرگی است، گفتم اگر معلم درست گزینش شود و آموزش صحیح ببیند، بسیاری از مشکلات حل می‌شود. معلم واقعی بی‌نیاز است. ساختن شخصیت معلم و تربیت معلم یک طرف و حفظ شخصیت و حرمت او یک طرف ماجرا است. معلم باید شغل خودش را بالاتر از همه مشاغل بداند، ما باید بهترین‌ها را گزینش کنیم. بچه‌ها از اول ابتدایی تا سال آخر دبیرستان در اختیار ما هستند، می‌شود این را تشخیص داد که کدام یک برای معلمی مناسب‌ترند. بعد از انتخاب افراد آنها را باید به نحو شایسته‌ای آماده کنیم برای شغل معلمی. اگر می‌بینیم که امروز دانشجویان بااستعداد داوطلب شغل معلمی نیستند به این دلیل است که معلمی چنگی به دل نمی‌زند. باید شأن معلم را رعایت کرد. معلم را باید خوب انتخاب کنیم و خوب به او برسیم و حرمت به او بگذاریم. متاسفانه ما به معلم کم‌حرمت می‌گذاریم.

■رفتار معلم تا چه اندازه در شکل‌گیری شخصیت دانش‌آموزان موثر است؟

از خودم مثال می‌زنم. وارد کلاس اول دبیرستان شده بودم، ساعت اولی که درس زبان فرانسه داشتیم از خوشحالی روی پا بند نمی‌شدم. خیلی احساس غرور می‌کردم، معلم فرانسه وارد کلاس شد. در مشهد درس خوانده بود و می‌گفتند تمام لاوروس را حفظ است. روز اول درس داد و جلسه بعد یکی از دانش‌آموزان را صدا زد پای تخته. دانش‌آموزی بود قدبلند و سیه‌چرده که سرش از تخته سیاه گذشته بود. معلم هم آن طرف ایستاده بود. جثه کوچکی داشت، گفت: الفبا را بگو. دانش‌آموز شروع کرد به گفتن حروف، به حرف «او» که رسید، دهانش را غنچه کرد همه خندیدند. معلم شاید فکر کرد که باید کاری بکند تا بتواند کلاس را بعد از این اداره کند. من از همه کوچکتر بودم و در ردیف جلو نشسته بودم. به من گفت: چرا خندیدی، گفتم: همه خندیدند، گوش مرا گرفت و از کلاس بیرون کرد. این اولین باری بود که در مدرسه به من توهین می‌شد. برخورد معلم فرانسه باعث شد من که همه درس‌هایم بسیار خوب بود، دیگر در تمام دوره دبیرستان فرانسه یاد نگرفتم. چند سال بعد که وارد دانشسرای عالی شدم معلم فرانسه ما خانم نفیسی بود، من که تا آن زمان معلم زن نداشتم خجالت کشیدم. پیش خود گفتم: الان خانم نفیسی هم می‌فهمد که من بی‌سوادم و فرانسه بلد نیستم. چند جلسه گذشت، یک روز گفت: شما باید انشا هم بنویسید، تب کردم، من انشا بنویسم، آن هم به زبان فرانسه؟! رفتم خیابان بوذرجمهری، هر چه کتاب فرانسه پیدا کردم خریدم. ۱۶ آذر آمد. دانشگاه شلوغ شد و کلاس‌ها تعطیل شد، من تمام دو هفته را انشا می‌نوشتم که آبروی خودم را پیش معلم فرانسه نجات بدهم. بالاخره، انشا را دادیم به خانم، گذاشت توی کیفش، من هم یک هفته به کیف خانم فکر می‌کردم. هفته بعد خانم معلم آمد، کیفش را روی میز گذاشت و ورقه‌ها را درآورد. گفت: شکوهی کیه؟ به خودم گفتم: ای وای خانم هم فهمید، اما خانم نفیسی گفت: شکوهی، خوب انشایی نوشتی. بار من سنگین شد، از آن به بعد من بهترین شاگرد کلاس فرانسه شدم، از خانم نفیسی هم در امتحان ۲ تا ۲۰ گرفتم. معلم تاثیر عجیبی روی شخصیت دانش‌آموز دارد.

بایگانی

دو ماه پاداش معلمان

ایرنا: کاظم جلالی نماینده شاهرود در مجلس شورای اسلامی با طرح سئوالی خواستار توضیح محمود فرشیدی وزیر آموزش و پرورش درخصوص عمل نکردن به وعده‌های داده شده در زمان اخذ رای از جمله پرداخت دو ماه حقوق و پاداش به همه فرهنگیان شد. به گزارش خبرنگار پارلمانی ایرنا، در این سئوال که به رئیس مجلس تقدیم شده، آمده است: فرشیدی در زمان اخذ رای اعتماد برنامه مکتوب در دو بخش شامل کوتاه و بلندمدت به نمایندگان ارائه کرد که در برنامه‌های کوتاه‌مدت پرداخت دو ماه حقوق و پاداش به همه فرهنگیان کشور ذکر شده بود. جلالی در این سئوال با استناد به اظهارات قائم‌مقام وزیر اقتصاد و دارایی مبنی بر نبود اعتباری برای پرداخت این حقوق و پاداش خواستار توضیح وزیر آموزش و پرورش در ارتباط با وعده پرداخت چنین مبلغی به همه فرهنگیان شده است.

دیدگاه تند و افراطی

نماینده خواف و رشتخوار: دخالت افراد غیرمسئول و گروه‌گرا، بعضاً با دیدگاه تند و افراطی در آموزش و پرورش مشهود است. نماینده خواف و رشتخوار در نطق پیش از دستور خود در ۸۵/۲/۱۹ خاطرنشان کرد: در سال گذشته وزیر آموزش و پرورش در جریان رای اعتماد قول تعامل و رعایت اصل شایسته‌سالاری در عزل و نصب‌ها را مطرح کرد ولی متاسفانه نه تنها این امر رعایت نشد، بلکه دخالت افراد غیرمسئول و گروه‌گرا که بعضاً با دیدگاه تند و افراطی هستند مشهود است. سجادیان افزود: آقای فرشیدی لازم است در همین ابتدای راه تجدیدنظر کرده و به خواسته‌های فرهنگیان و مردم در رعایت حقوق شهروندی توجه و از ریزش و حذف بی‌رویه نیروهای قبلی و سیاسی شدن آموزش و پرورش پرهیز کند.

عشق دگرخواهانه و خودکشی

ایسنا: مدیرکل دفتر پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی و مواجهه با بلایای طبیعی آموز